

صورت‌بندی فرهنگ ایرانی در اندیشه‌ی عباس زریاب خویی

زینب امیدیان*

مریم عزیزیان**

چکیده

جریان غالب نخبگان ایرانی در عصر پهلوی به نقد دین می‌پرداختند و هدفشان زدودن آن از پیکره فرهنگ و هویت ایرانی بود. استدلال پدیدآورندگان این آثار این بود که مقوله‌ی دین سبب عقب‌ماندگی و مانع ترقی شده است. در مقابل، چندین سال بعد نگاهی واقع بینانه‌تر به عناصر این پیکره در میان روشنفکران و ادیبان شکل گرفت. اما تاکنون نوع نگرش ادبا به مسائل فرهنگ برخلاف نگاه روشنفکران به این موضوع مورد تحقیق جدی قرار نگرفته است. از این‌رو، این پژوهش درصدد است دیدگاه عباس زریاب خویی (م. ۱۳۷۳ش) را به عنوان یک نماینده‌ی شاخص از این گروه نسبت به مقوله‌ی فرهنگ مورد کنکاش قرار دهد. بدین خاطر، این پژوهش به دنبال آن است که با روش توصیفی و تحلیلی به این پرسش پاسخ دهد که فرهنگ ایرانی، اجزا و معضلات آن چه تعریف و ویژگی‌هایی در تفکر زریاب دارد و او تحت تاثیر چه فضای اندیشگانی چنین محدوده و ویژگی‌هایی را برای این اجزا در نظر می‌گرفت؟

نتایج نشان می‌دهد رویکرد زریاب به مقوله‌ی فرهنگ متأثر از گروه ادبا و دانشگاهیانی که به آن تعلق داشت، رویکردی ایرانی-اسلامی می‌باشد که در تضاد با نگاه ناسیونالیست‌های رمانتیک است. در اندیشه‌ی خویی، مهم‌ترین معضل فرهنگ ایرانی عصرش همان بزرگ‌ترین عیب فرهنگ مغرب‌زمین یعنی غلبه‌ی دلبستگی‌های مادی می‌باشد. او راه برون‌رفت از این مشکل را اعاده‌ی دین و باروهای معنوی و تقویت مبانی فرهنگ ویژه‌ی ملت ایران می‌داند.

کلیدواژه‌ها: عباس زریاب خویی، فرهنگ، ایران، دین، زبان، تاریخ، ملیت.

* استادیار گروه تاریخ تشیع، دانشکده‌ی الهیات، دانشگاه حکیم سبزواری، سبزوار، ایران، z.omidiyan@hsu.ac.ir

** استادیار گروه تاریخ، دانشگاه فردوسی مشهد (نویسنده‌ی مسئول)، maryamazian@ferdowsi.um.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۷/۱۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۰/۱۸

۱. مقدمه

از سده نوزدهم، ارتباط شدید تحولات داخلی ایران با مناسبات سیاست‌های امپراطوری‌های اروپایی، توسعه‌ی فرهنگ و تمدن غرب در جهان و آشنایی با اندیشه‌های اروپایی موجب ظهور گفتارهای جدید پیرامون مساله هویت، ملیت و فرهنگ ایرانی را فراهم آورد. (اکبری، ۱۳۸۴: ۲۸۵) پاسخ‌ها و واکنش‌های این گفتارها به مسایل زمانه خویش یکسان نبود و طیف وسیعی از پذیرش کامل فرهنگ و تمدن غربی (تجدد) تا تأکید بر انترناسیونالیسم اسلامی را در زمان‌های مختلف شامل می‌شد. (نمونه: احمدی در: احمدی، ۱۳۸۳: ۷۳-۸۸؛ اکبری، ۱۳۸۴: ۲۹۰-۲۸۵) گفتارهایی که به تدریج از دوره قاجار و به ویژه در عصر پهلوی بر فضای هویت و فرهنگ ایرانی سایه افکندند در پذیرش کامل تجدد مباحثی همچون ناسیونالیسم رمانتیک را مطرح کردند. (همان‌ها، همانجاها) با تسلط این گفتارها مبحث دین به مثابه عنصری مزاحم از حوزه فرهنگ ایرانی بیرون رانده شد. این امر خود آسیب‌های جدی در هویت و فرهنگ ایرانیان پدید آورد که اثرات خود را در شکاف‌های فرهنگی و سیاسی جامعه مخصوصاً پس از سقوط پهلوی اول نشان داد. در مقابل، از دوره پهلوی دوم طیفی از متفکران روشنفکر و ادیب به عنصر اسلام توجه کرده و نظرات جدیدی را ارائه کردند.

تا کنون مطالعات و پژوهش‌های مفیدی در زمینه‌ی چگونگی تکوین ناسیونالیسم و هویت ملی به ویژه در دوره‌ی قاجار و پهلوی اول و نیز، نحوه‌ی رویارویی اندیشمندان ایرانی در برابر مدرنیته و هویت بومی انجام شده‌است. در این آثار، مساله‌ی فرهنگ نه به عنوان مساله‌ای مستقل بلکه ذیل مباحث تجدد و هویت مورد توجه واقع شده‌است. همچنین، پژوهشگران این متون بیشتر نخبگانی را مورد تحقیق قرار داده‌اند که یا فعالیت سیاسی همسو با دولت یا مخالف آن داشتند و یا به عنوان روشنفکر در برابر مساله تجدد و بومی‌گرایی موضع خاصی را اتخاذ کرده‌اند. (کاتم، ۱۳۷۱؛ بروجردی، ۱۳۸۷؛ میرسپاسی، ۱۳۹۴؛ احمدی، ۱۳۸۳؛ اکبری، ۱۳۸۴؛ وحدت، ۱۳۸۴؛ اشرف‌نظری، ۱۳۸۶؛ وطن‌دوست و دیگران، ۱۳۸۸) در این میان، به جز چند پژوهش، به گفتار هویتی و رویکرد فرهنگی ادبا و دانشگاهیان برجسته این برهه‌ی زمانی عنایت چندانی نشده‌است. (نمونه: راعی، ۱۳۸۲؛ طولابی، ۱۳۹۵) غالب مطالعات مربوط به این مشاهیر در زمینه‌ی بزرگداشت و جمع‌آوری آثار آنهاست. (نمونه ن.ک به یادنامه‌های: شهیدی، ۱۳۵۶؛ مهدوی و افشار، ۱۳۶۹؛

خاکی، ۱۳۷۰) از این‌رو، شناخت بیشتر افکار و واکنش‌های این گروه به مسایل اساسی زمانه خود در سطوح مختلف سیاسی و اجتماعی مهم است. یکی از این شخصیت‌های ماندگار عرصه ادب و تاریخ، زریاب خویی است که دیدگاه‌های نوینی را در زمینه فرهنگ و اجزای آن مطرح کرد. وی با برجسته‌ساختن مقوله‌ی دین در تعریف فرهنگ و هویت ایرانی به طرد آرای محققان باستان‌گرا پرداخت. تا به امروز دیدگاه‌های او نسبت به فرهنگ ایرانی و رابطه دین با دیگر عناصر این فرهنگ مورد مطالعه قرار نگرفته‌است. از این‌رو مساله این پژوهش به فهم رویکرد زریاب نسبت به مقوله‌ی فرهنگ و اجزای آن به عنوان یکی از مهم‌ترین مباحث مطرح آن دوره اختصاص می‌یابد. شناخت زاویه‌دید زریاب، هم به فهم ابعاد گسترده‌تری از تفکر نخبگان ادبی و هم فضای اندیشگانی عصر پهلوی دوم و اوایل انقلاب یاری می‌رساند. بر این مبنا، پرسش اصلی این مقاله آن است که فرهنگ ایرانی، اجزا و معضلات آن چه تعریف و ویژگی‌هایی در تفکر زریاب دارد و او تحت تاثیر چه فضای اندیشگانی چنین محدوده و ویژگی‌هایی را برای این اجزا در نظر می‌گرفت؟

با وجود شهرت و اهمیت زریاب، تاکنون فقط چند پژوهش در زمینه‌ی مصاحبه با او (زریاب، ۱۳۸۱)، جمع‌آوری آثار (همو، ۱۳۷۸؛ همو، ۱۳۸۹) و انتشار چند یادنامه در تکریم جایگاه علمی وی (نمونه ن.ک: تفضلی، ۱۳۷۰؛ اتحاد، ۱۳۷۸) و تاریخ‌نگاری و سیره‌نگاری او (عزیزیان و امیدیان، ۱۳۹۶؛ Melville, 2012, p. 421) انجام شده‌است. در هیچ‌یک از این آثار رویکرد فرهنگی زریاب مورد عنایت قرار نگرفته‌است و فقر مطالعاتی در شناخت وجوه مختلف اندیشه‌ی خویی را بازتاب می‌دهند و به همین سبب مساله مقاله حاضر قرار گرفت. در کنار توصیف اجزای فرهنگ در آثار خویی، زندگی و زمانه او نیز، مورد مطالعه قرار می‌گیرد تا بتوان چرایی نگرش ویژه او را تحلیل کرد. این مطالعه نشان می‌دهد که چگونه تکوین و تداوم اندیشه‌های یک شخص به شدت با فضای اندیشگانی محیط وی گره خورده است.

۲. زیست‌جهان زریاب خویی

عباس بقال‌زادگان که بعدها نام خانوادگی زریاب را برگزید در ۱۲۹۸ هـ.ش، در شهر خوی زاده شد. خانواده او به لحاظ مالی خانواده‌ای متوسط الحال بودند. (عاصمی، ۱۳۵۵: ۱۸) زریاب که سخت شیفته‌ی تحصیل بود، به موجب نبود امکان تکمیل دوره‌ی دبیرستان در خوی مدتی نزد علمای شهر زبان و بلاغت عربی، منطق، فقه و اصول یاد

گرفت (زریاب، زندگانی من، ۱۳۸۹: ۳۸۰-۳۷۷؛ اصفهانی، ۱۳۸۴: ۲۴) در ۱۳۱۶، مقدمات سفر خوبی به قم فراهم شد. میرزا عباس مدت شش سال در این شهر به تحصیل در دو مقطع سطح و خارج پرداخت. البته در کنار این دروس، زبان فرانسه و ریاضیات را نیز، به صورت خودآموز فراگرفت (عاصمی، ۱۳۵۵: ۱۸). وی از لحاظ علوم اسلامی در قم، بیشتر از دروس امام خمینی و آیت ... کوه‌کمری بهره برد. (اصفهانی، ۱۳۸۴: ۲۴) در سال ۱۳۲۲ (در بحبویه جنگ جهانی دوم)، عباس جوان به علت مرگ پدر از قم به آذربایجان بازگشت. آذربایجان در این سالها (۲۴-۱۳۲۳) سخت گرفتار آشوب دموکرات‌ها و پیشه‌وری برای آزادی-خواهی و استقلال از بدنه ایران و فشار نیروهای شوروی بود. خوبی جوان به دنبال سوءظن روس‌ها، مجبور شد خوی را به مقصد تهران ترک کند. (رضازاده‌لنگرودی، ۱۳۹۵، ۴۰۹/۲۱) سرانجام، وی پس از مرارت‌ها و سختی‌های مالی فراوان توانست در کتابخانه مجلس شورای ملی استخدام شود. علاقه به علم سبب شد کتابدار جوان در دانشکده معقول و منقول دانشگاه تهران تحصیلات خود را در مقطع لیسانس ادامه دهد. (تفضلی، ۱۳۷۰: ۵) در همین دوره، او با نگارش چند مقاله‌ی کوتاه و انتقادی از کتاب‌های تازه انتشاریافته‌ی بزرگان ادب به زودی در حلقه‌ی نام‌آوران اهل تحقیق درآمد. (زرین‌کوب در: اتحاد، ۱۳۷۸: ۳۳۴/۱۰)

از سوی دیگر، آشنایی با سیدحسن تقی‌زاده در کتابخانه مجلس، دریچه‌های نو و فرصت‌های جدیدی را پیش روی او قرار داد. تقی‌زاده با کشف استعدادهای خاص زریاب، او را به مدیریت کتابخانه مجلس سنا انتخاب کرد و در ۱۳۳۴، با معرفی او به بنیاد هومبولت، بورسیه‌ی تحصیل خوبی را در مقطع دکتری در آلمان فراهم آورد. (همو، ۱۰/۳۳۵؛ کیوانی، ۱۱) همچنین، مصاحبت با تقی‌زاده به عنوان نسل اول محققان علمی، زریاب جوان را با شیوه‌های علمی غرب بیشتر آشنا ساخت. (افشار، ۱۳۸۳: ۸۱۱) زریاب پس از دریافت درجه دکتری در رشته تاریخ و فلسفه، به دعوت هنینگ، ایران‌شناس امریکایی در فاصله‌ی سال‌های ۱۳۴۳-۱۳۴۱ در برکلی کالیفرنیا تدریس کرد. او پس از بازگشت به ایران به دانشجویی و استادی رشته تاریخ در دانشگاه تهران رسید. وی به دلیل صاحب‌نظری در رشته‌های دیگری نیز، مانند ادبیات فارسی، ادبیات عرب، فلسفه، زبان‌شناسی و معارف اسلامی به تدریس پرداخت (تفضلی، ۶: ۱۳۷۰). عباس زریاب پس از انقلاب اسلامی، از کار دانشگاهی کنار رفت و در موسسات دایره‌المعارف (بنیاد دانشنامه جهان اسلام و دایره-المعارف بزرگ اسلامی) مشغول نگارش مقالات در موضوعات مختلف تاریخی، دینی و

فلسفی شد. (سجادی و بهرامیان و آذرنگ در: خوی‌نگار، ۱۳۹۴: ۱۷، ۱۶، ۸، ۶) با وفات او در سن هفتاد و پنج سالگی در ۱۴ بهمن ۱۳۷۳، جامعه علمی و ملت ایران دچار خسران شد. شیفتگی به علم، حافظه‌ی فوق‌العاده، جامعیت در علوم سنتی و مدرن، بی‌علاقگی به درگیری در مسایل سیاسی و تلفیق علم با مکارم اخلاق محوری‌ترین ابعاد شخصیتی زریاب است که در دیدگان تمام خاطره‌مندان، دوستان و همکاران زریاب ثبت شده است. (برای نمونه ن.ک: تفضلی، ۷، ۸: ۱۳۷۰؛ عظیمی، ۱۳۸۷: ۴۲-۳۵؛ حسین زریاب در: خوی‌نگار، ۱۳۹۴: ۲۱، ۲۲) این ابعاد و همچنین، نوع فعالیت‌های علمی، انجمن‌ها و موسساتی که زریاب عضو یا همکار آنها بوده و گروه دوستان و هم‌صحبتان وی نظرگاه و جوه اصلی دغدغه‌ی زریاب را بازتاب می‌دهد. درعین حال، برای فهم اینکه او به کدام خرده فرهنگ تعلق دارد، یاری می‌رساند.

عباس زریاب به عنوان کتابدار و فهرست‌نویس نسخ خطی کتابخانه مجلس با بسیاری از شخصیت‌های برجسته‌ی ادبی و مصححان نسخ خطی آن روزگار مانند محمد قزوینی، دانش‌پژوه، تقی‌زاده، نائل خانلری، مینوی، علی‌اصغر سعیدی و محیط طباطبایی هم‌نفس شد. این پیوند با معاشرت‌ها و ورود او به جرگه‌ی کوهنوردی اندیشه‌ورزانی چون ایرج افشار، منوچهر ستوده، مصطفی مغربی، باستانی پاریزی، محمدامین ریاحی، رسول پورناکی و علی‌قلی جوانشیر و نیز، همکاری و عضویت در انجمن‌هایی که توسط این محققان و ادبا تأسیس شد، تا پایان عمر استمرار یافت. (مجتبایی، ۱۳۷۳: ۵۱-۵۰؛ افشار، ۱۳۸۳: ۸۱۹، ۸۱۰) بنیاد فرهنگ ایران، فرهنگستان تاریخ، بنیاد شاهنامه فردوسی و مجلات راهنمای کتاب، سخن و دنیای سخن از جمله مهم‌ترین موسسات و مجلاتی بودند که خویی در آنها عضویت داشت و یا همکاری می‌کرد (همو، ۸۱۲؛ قاسمی، ۱۳۷۶: ۵۵۴-۵۵۲؛ زرین‌کوب در: اتحاد، ۱۳۷۸: ۱۰/۳۳۶).

این هم‌صحبتی‌ها، اندیشه‌های زریاب را با دغدغه‌ها و زاویه‌ی دیدهای مردان ادبی و ادیب‌مورخان پیوند داد. این گروه بیشتر هوادار مکتب کلاسیک بودند و علم را برای علم و هنر را برای هنر می‌خواستند و از آمیختن آنها با سیاست و ایدئولوژی رویگردان بودند. (برای اطلاعات بیشتر ن.ک: همو، همان: ۱۰/۳۴۳؛ بروجردی، ۱۳۸۷: ۷۷-۷۳) از این‌رو، این خصلت در زریاب هم، وجه غالب دارد.

از زاویه‌ی مقوله‌ی فرهنگ، این گروه از ادبا به شدت شیفته‌ی ادب و فرهنگ ایران‌زمین و نگران مشکله‌های اکتونی و آینده آن بودند. به طور کلی، از دوره ناصری به بعد دو

رویکرد نسبت به فرهنگ ملی به تدریج شکل گرفت. نخست، رویکردی که در راستای مسایل هویت ملی و آگاهی از ملیت، فرهنگ ایرانی عصر باستان را برجسته می‌کرد. این تاکید در نوشته‌های اشخاصی مانند جلال‌الدین میرزا، میرزا آقاخان کرمانی و آخوندزاده نضج گرفت. سرخوردگی‌های ناشی از مناسبات بین‌المللی با غرب، نتیجه‌ی مشروطه، جنگ جهانی اول، نبود حکومت مرکزی، حضور نیروهای اشغال‌گر، آشنایی با اندیشه‌های اروپایی و شکل‌گیری تصور قدرت بی‌بدیل غرب در دیدگان نخبگان حکومتی و فرهنگی، هم شیفتگی به غرب و هم نوعی احساس حقارت و در نتیجه بحران در هویت و فرهنگ ملی را سبب شد. با روی کار آمدن پهلوی، توجه به ناسیونالیسم رمانتیک در کنار پذیرش تجدد به عنوان پاسخی قدرتمند برای نجات کشور و نیز، ترمیم و احیای فرهنگ ایرانی متناسب با نیازهای عصری مطرح گردید. باستان‌گرایی وجه غالب ناسیونالیسم این دوره و تمام حوزه‌های فرهنگی ایران همچون زبان، تاریخ و ادبیات شد.^۱

البته مقوله‌ی دین مورد بی‌اعتنایی و طعنه‌ی هواداران و نخبگان فکری این رویکرد قرار گرفت. نخبگانی که به فرهنگ ایرانی دوران اسلامی اهمیت می‌دادند، در حاشیه مسایل فرهنگی این عصر واقع شدند. (وکیلی، ۱۳۷۹: ۱۴۴-۱۲۹؛ اکبری، ۱۳۸۴: ۲۳۶، ۲۵۷؛ ۲۸۸، ۲۸۷، ۲۹۰؛ منصورنژاد، ۱۳۸۵: ۸۱، ۸۲؛ انتخابی‌در: جهانگل، ۱۳۹۵: ۵۳-۴۸) با سقوط رضاخان از سلطه‌ی رویکرد تجدد باستان‌گرا کاسته شد اما مدتی بعد، دوباره توسط پهلوی دوم به عنوان سیاست فرهنگی حکومت تداوم یافت. (احمدی در: احمدی، ۱۳۸۳: ۷۹، ۹۷؛ اکبری، ۱۳۸۴: ۲۹۰؛ ریشار در: جهانگل، ۱۳۹۵: ۷۱؛ قدسی‌زاد و دیگران، ۱۳۹۰: ۱۱۴، ۱۱۵)

در دوره‌ی پهلوی دوم، رویکرد فرهنگ ایرانی-اسلامی به ویژه در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ش مورد عنایت بسیاری از نخبگان فرهنگی و روشنفکری قرار گرفت. در این رویکرد، ضمن انتقاد از فن‌آوری تجدد و تلاش برای حفظ اصالت فرهنگی ایران، نگاه واقع‌بینانه‌تری نسبت به میراث پیش از اسلامی و دوران اسلامی و تأثیرات مثبت اسلام در فرهنگ ایران شکل گرفت. کوشش‌های علمی و فرهنگی روشنفکران مذهبی مانند سیدحسین نصر برای زنده‌کردن فلسفه‌ی اسلامی، مطهری و شریعتی در بازخوانی تجددمآبانه از اسلام و ایران شیعی و بسیاری از ادبای سستی بی‌طرف مانند قزوینی، زرین-کوب و... را با وجود اختلاف‌ها و ویژگی‌های خاص هر یک، می‌توان در ذیل این نوع رویکرد مطالعه کرد.^۲ در این میان، عباس خوبی همانند ادبای بی‌طرف سستی به مقوله‌ی

فرهنگ از دریچه‌ی رویکرد ایرانی-اسلامی نگریست. با این وجود، نگرش و پاسخ‌های او به مسئله‌های فرهنگ ایرانی در عین شباهت‌های فراوان، به سبب سبک زندگی و به ویژه تحصیلات حوزوی و اروپایی او خصوصیات ویژه‌ای داشت که در ادامه مقاله به آنها پرداخته می‌شود.

۳. تعریف و جایگاه فرهنگ نزد زریاب و آثار او

زریاب برای فرهنگ ایرانی ارزش فراوانی قایل است و آن را فرهنگی غنی می‌داند که باید به نسل بعدی انتقال یابد (زریاب در: معین، ۱۳۶۴: ۱/ بیست‌ونهم؛ همو، *پرچمدار فرهنگ ملی... در: عظیمی، ۱۳۸۷: ۶۲۹؛ ریاحی، ۱۳۷۳: ۵۰*). او هیچ عمل خیری را از سوی توانگران به اندازه‌ی کمک به پیشرفت فرهنگ و دانش شریف و بی‌شائبه نمی‌داند (زریاب، *تفسیر قرآن پاک در: عظیمی، ۱۳۸۷: ۷۲۳*). از نگاه خویی حیات معنوی انسان دارای دو قشر دین و فرهنگ است. دین عمیق‌ترین و دیرینه‌ترین بخش آن محسوب می‌شود. (همو، *پرچمدار فرهنگ ملی... در: عظیمی، ۱۳۸۷: ۶۳۰*) مقوله‌ی دین و فرهنگ ادبی نقطه‌ی ثقل آثار علمی زریاب هستند. هرچند، او نوشته‌ی مستقلی در زمینه‌ی فرهنگ تولید نکرد اما این واژه در آثارش بسیار پرسامد است (نمونه ن. ک: همان: ۶۳۱-۶۲۹؛ همو، *چندپرسش درباره تاریخ ایران، ۱۳۶۸ (ب): ۲۶-۱۵؛ زریاب، ۱۳۸۱: ۱۲۳، ۲۷، ۲۶*) و مطالعه‌ی محتوا به روشنی نشان می‌دهد که زریاب به این مقوله و به ویژه میراث فرهنگی ایران توجه فراوانی مبذول داشته است. این توجه در کنار بی‌علاقگی سیاسی زریاب، نمایانگر شباهت تفکر وی با ادبایست-گرایی است که در راه نجات ایران، به تقدم اصلاحات فرهنگی اعتقاد راسخ داشتند. (برای اطلاعات بیشتر ن. ک: اکبری، ۱۳۸۴: ۱۵۵، ۱۴۲، ۱۴۱)

میراث تالیفی عباس زریاب از حجم اندیشه‌ها، دانسته‌ها و ژرفای اطلاعات وی حکایت نمی‌کند (شفیعی کدکنی در: عظیمی، ۱۳۸۷: ۲۳؛ مجتبیایی، ۱۳۷۳: ۵۱). متأسفانه او بسیار کم نوشت و بیشتر مکتوبات او مقالات دایره‌المعارفی است که به سبب قواعد ویژه‌ی نگارش این نوع مقالات، نگرش‌های زریاب به ندرت در آنها بازتاب یافته است. آثار زریاب را می‌توان در چند دسته طبقه‌بندی کرد: چند تالیف و ترجمه، مقالات انتقادی درباره‌ی تصحیح‌ها و کتاب‌های منتشرشده‌ی روز، معرفی نسخه‌های خطی، مقالات پژوهشی، مداخل دانشنامه-ای، یادنامه‌ها و خاطرات وی درباره‌ی دوستان و شخصیت‌های فرهنگی معاصر و مصاحبه-

هایی که با او انجام شده است. (برای فهرست آثار: رضازاده‌لنگرودی، ۱۳۷۴، ۶۷-۵۷؛ برای سهم او در دایره‌المعارف‌نویسی: طاهری، ۱۳۸۱: ۱۳۳-۱۱۹)

موضوع کتاب‌ها و مقالات								
دایره‌المعارفی	مصاحبه‌ها	یادنامه‌ها	تالیف و ترجمه					
			مقالات	معرفی نسخه‌های خطی	مقالات انتقادی درباره کتاب‌ها و تصحیح‌های منتشرشده	فلسفی	ادبی	دینی
مداخله دانشنامه‌ای	مصاحبه‌ها با زریاب	یادنامه‌ها و خاطرات وی درباره‌ی دوستان و شخصیت‌های فرهنگی معاصر	مقالات پژوهشی	معرفی نسخه‌های خطی	مقالات انتقادی درباره کتاب‌ها و تصحیح‌های منتشرشده	فلسفی	ادبی	دینی

دیدگاه زریاب به مقوله فرهنگ در مجموعه این آثار پراکنده است و آن را بیشتر می‌توان در یادنامه‌ها و مصاحبه‌ها کشف و فهم نمود. یادنامه‌ها از این منظر مهم هستند که انسان‌ها بر مبنای معیارهای انسانی و دغدغه‌های خود به داوری دیگران می‌نشینند. از این رو بسیاری از دل‌مشغولی‌های فرهنگی زریاب را می‌توان از آنها فهم کرد. مبانی، عناصر و اجزای فرهنگ در بینش زریاب، موضوع قسمت بعدی مقاله خواهد بود.

۴. مبانی و اجزای میراث فرهنگی در اندیشه زریاب‌خویی

چنان‌که اشاره شد دیدگاه عباس زریاب ذیل رویکرد فرهنگ ایرانی-اسلامی قرار می‌گیرد. اجزای این میراث در آثار او به دین، ملیت، زبان و ادب فارسی، تاریخ و موضع او در برابر معضلات فرهنگ ایرانی و تقابل آن با غرب قابل تقسیم‌بندی است. در مکاتیب او این عناصر به ویژه اجزاء دین اسلام و ملیت ایرانی به هم‌بافته‌اند. زریاب عاشق فرهنگ ایرانی است و در عین حال، روشنی و غنای آن را به شدت در پیوند با دین اسلام می‌بیند. با این وجود، برای درک روشن‌تر دیدگاه او، تفکیک آنها ضروری به نظر می‌رسد.

۱.۴ دین

در نگاه زریاب، آنچه قومی را از اقوام دیگر متمایز می‌کند ملیت و روح ملی است. قوم ایرانی به سبب سکونت در یک سرزمین پهناور و داشتن سجایای معنوی و صفات خاص

از ملیت‌های روس، ترک، عرب و هندی جدا می‌شود. یکی از مهم‌ترین این صفات، فرهنگ است. دین، زبان و آداب و رسوم از اجزای اصلی فرهنگ و در نتیجه، عناصر لایتغیر ملیت هم محسوب می‌شوند (زریاب، پیام شاهنامه... در: عظیمی، ۱۳۸۷: ۴۵۳). در این میان، زریاب مبنا و پایه‌ی اصلی فرهنگ را همانند اساس اجتماع و اخلاق، دین و باورها به حساب می‌آورد. او معتقد است مطابق با قوانین طبیعت، ملیت‌ها و فرهنگ‌ها امور ثابتی نبوده و محکوم به تغییر و شدن هستند. در این تغییرها گاه یک فرهنگ و ملت از میان می‌رود و گاه یک فرهنگ عالی‌تر ظهور می‌کند. اسباب این تغییرات، امتزاج عوامل نژاد، محیط، اقتصاد و مهم‌تر و اثربخش‌تر از همه، عامل فکر و اندیشه است که گاه به صورت ایدئولوژی تبیین می‌شود. والاترین نوع فکر، دین است. هیچ‌کدام از این عوامل به اندازه فکر و اندیشه و والاترین نوع آن یعنی اندیشه‌ی دینی در بینش زریاب اثربخش‌تر نیست. او به وجود یک رابطه‌ی علی و معلولی میان عقیده (به ویژه دین) و فرهنگ قایل است. در بینش او، تزلزل دین، تزلزل فرهنگ و در نتیجه فروپاشی اجتماعات را به همراه می‌آورد. همچنان‌که همین دین به دلیل نظام فکری خاصی که پدید می‌آورد سبب تحول در اقوام و فرهنگ‌ها می‌شود (زریاب، ۱۳۷۸: ۵۴-۴۸؛ زریاب، ۱۳۸۱: ۲۶، ۲۷). مثال‌های او همگی مربوط به اسلام و ظهور فرهنگ و تمدن اسلامی است. همین عقیده سبب شده است او نگاه مثبتی به حمله اعراب به ایران داشته باشد:

با ظهور اسلام، نظام فکری خاصی شکل گرفت که موجب شد عرب‌ها از سرزمین خود بیرون بیایند و با اقوام و فرهنگ‌های دیگر درآمیزند و از امتزاج با آنها یک فرهنگ عالی تازه پدید آمد... تهاجم این قوم با فکری جدید همراه بود که موجب پیدایش فرهنگی تازه در خاورمیانه شد. (زریاب، ۱۳۷۸: ۴۶۶، ۵۷، ۵۶؛ زریاب، ۱۳۸۱: ۲۸)

اهمیت و نقشی که زریاب برای عقیده قایل است به قدری بالاست که بهترین عامل مقاومت در برابر غرب را دین می‌داند که در ادامه مقاله توضیح داده می‌شود. این اهمیت ناشی از تحصیلات حوزوی وی در دوران جوانی و تداوم ارتباط با نخبگانی بود که به مذهب اهمیت می‌دادند که همگی پایه‌های عقیدتی او را تحکیم بخشیدند. (ن. ک. به: بخش زیست‌جهان مقاله)

۲.۴ ملیت ایرانی

خویی نگاه مثبت خود را به عامل دین با احساسات ملی‌اش درهم آمیخته‌است. این احساس متأثر از فضای گفتمانی دوره پهلوی که به عنصر ملیت اهمیت بسیاری می‌دادند در او نیز، پدید آمد. اما شکل ویژه آن به قالب نگاه نخبگان ادبی و آکادمیک چون تقی‌زاده و افشار که با آنها معاشرت فراوان داشت، شباهت یافت. در عین حال، تحصیلات دینی و حضور زریاب در محیط آکادمیک خارج و داخل کشور مانع از آن شد که این عنصر بالاترین جایگاه را در نگرش فرهنگی او بدست آورد.

اگرچه زریاب ورود اسلام را سرآغاز شکوفایی فرهنگ عالی ایرانی می‌نگرد اما روح ملی خود را فراموش نمی‌کند. او با استادهای فراوان به مسایل تاریخی، تلاش دارد فرهنگ ایرانی اصیل را یک فرهنگ ایرانی-اسلامی نشان دهد. هرچند زریاب به تفکیک تمدن و فرهنگ اسلامی به تمدن‌های ایرانی، عربی، ترکی و... معتقد نیست و آن را یک تمدن یکپارچه و عظیم می‌شمرد، اما سهم ایرانیان را برجسته‌ترین می‌داند. این برجسته‌سازی هم به سبب علاقه و حب زریاب به روح ملی ایرانی و هم واکنشی به جریان پان‌عربیسم در این زمان است. از دهه‌ی ۱۹۵۰ به بعد، در اثر نتایج جنگ جهانی، تثبیت اسرائیل و فعالیت‌ها و تبلیغات ناصر و هم‌قطارانش، عربیت بیشتر از دین اسلام در بحث ناسیونالیسم کشورهای عربی مطرح شد و رونق گرفت (حورانی، ۱۳۸۴: ۵۵۷، ۵۵۸). خویی همانند برخی دیگر (احمدی در: احمدی، ۱۳۸۳: ۷۳) به این مسایل در مباحث تاریخی خود پاسخ داد. در خوانش او، ایرانیان در تأیید دین اسلام بیشتر از هر قوم و ملت دیگر کوشیدند:

این همه سعیی که نژادپرستان و متعصبان عرب زبان معاصر در اخفای اهمیت نقش ایرانیان در بنای فرهنگ اسلامی می‌کنند خود دلیلی بر عظمت و اهمیت این نقش است.

ایرانی بیدار با تأیید و تقویت دین اسلام و پی نهادن تمدن و فرهنگ اسلامی ملیت خود را حفظ کرد و تسلیم کسانی که ایشان را «موالی» و «بردگان» خود می‌خواندند نشد... ما حساب اسلامیت را از حساب عربیت جدا می‌کنیم و نیز، به دین اسلام می‌نازیم «زیرا بیشتر از از عرب‌های مدعی به آن خدمت کرده‌ایم. (زریاب، پیام شاهنامه... در: عظیمی، ۱۳۸۷: ۴۵۴ و نیز: همو، تابستان ۱۳۷۱: ۱۳)

با وجود این، برخلاف کسانی چون محیط طباطبایی که گاه در برابر عربیت و ناسیونالیسم ترکی، مانند یک شعوبی رفتار می‌کردند (همو، همانجا)، زریاب قادر بود

احساسات خود را کنترل کند (زرین کوبدر: اتحاد، ۱۳۷۸: ۳۴۳/۱۰، ۳۴۲). گرایش‌های وطن-دوستی وی در نگاشته‌هایش بازتاب دارد اما هرگز سیطره نداشته‌است. خویی همانند هم‌نشینانش چون تقی‌زاده و معین، مخالف تعصبات ملی بود (زریاب در: یغمایی، ۱۳۴۹: ۱۷۱؛ همو در: معین، ۱۳۶۴: ۱/ بیست‌وهشت). از این‌رو، به نقد آثار تاریخی بسیاری از ناسیونالیست‌های این دوره پرداخت که زبان، تاریخ و دین و ملیت را ذیل ناسیونالیسم نگریسته و محدود می‌کردند (نقد او در بخش تاریخ توضیح داده می‌شود. برای نمونه‌هایی از این آثار ن. ک: اکبری، ۱۳۸۴: ۲۶۰-۲۵۶؛ بیگدلو، ۱۳۸۰: ۲۸۱-۲۷۴).

به سبب همین گرایش‌های وطن‌دوستی، زریاب به تمایلات و اقدامات جدایی‌طلبانه‌ی قومی و تهاجم به خاک وطن توسط دشمن واکنش نشان داد. در بحبوه‌ی غوغای حزب دموکرات چپ در ۱۳۲۴ش، زریاب جوان در تهران در پاسخ به ادعای این حزب که نظامی شاعر را ترک دانسته بودند، یک مقاله‌ی علمی با عنوان «نظامی گنجوی ترک نبوده است» نگاشت. (افشار، ۱۳۸۳: ۸۰۸)

سال‌ها بعد، زریاب نگارش مدخل «آذربایجان» را در دایره‌المعارف بزرگ اسلامی برعهده‌گرفت. اگر چه این مقاله یک مدخل دایره‌المعارفی بود و تحلیل نویسنده در آن راهی نداشت، اما چیدمان مطالب و روایت تاریخ آذربایجان به خوبی حس وطن‌دوستی زریاب و واکنش او به قوم‌گرایی و خودمختارطلبی را نشان می‌دهد. مباحث پیوند همیشگی آذربایجان با تاریخ ایران، بقایای نام‌های ایرانی شهرها و روستاهای آن، چگونگی روند تغییر زبان مردم این منطقه به زبان ترکی، پیوند قیام بابک با ظلم عباسیان، عدم الحاق آذربایجان به عثمانی در نتیجه‌ی حسن سیاست صفویان و مقاومت مردم این منطقه در برابر تجزیه‌ی آن به بهانه‌ی خودمختاری هدایت‌شده از خارج از کشور در دوره‌ی معاصر، محوری‌ترین مباحث این مقاله است. در این مباحث، زریاب با کاربست روش و استنادهای علمی بر علایق ناگسسته‌ی مردم آذربایجان با فرهنگ و تاریخ ایران تاکید می‌کند. (زریاب، ۱۳۶۷: ۱/ ۲۰۷-۱۹۴) همچنین، خویی مقاومت ایرانی‌ها در برابر تهاجم صدام و منع او از تجزیه کشور را به رفتار رستم شاهنامه تشبیه کرد. (همو، پیام شاهنامه دفاع از شرف ملی است در: عظیمی، ۱۳۸۷: ۴۵۶)

در مجموع، گرایش زریاب به وطن‌خواهی، او را همانند بسیاری از ادبا به تحقیق در تاریخ، فرهنگ و ادب ایران کشانید. آرمان‌گرایی ملی او موجب شد دعوت تدریس همیشگی در دانشگاه‌های آلمان و امریکا را نپذیرد. پاسخ او این بود که ترجیح می‌دهد به

وطن خود خدمت کند. (آموزگار در: خوی‌نگار، ۱۳۹۴: ۱۴) توصیف او از تقی‌زاده، گویی توصیف خویشتن است:

وطن‌دوستی و ملت‌خواهی در نظر او عبارت بود از سعی در بهبود حال مردم و رفاه طبقات پایین و تعمیم فرهنگ و دانش برای تمام افراد مملکت. «... او می‌خواست با روشن کردن گوشه‌ای از تاریخ و فرهنگ ایران به مردم کشوری که آن را دوست می‌داشت خدمت کند. در مطالعاتش عنان به دست خیالات برای افتخار تراشیدن برای اجداد و کم گرفتن فرهنگ و تمدن اقوام مجاور نداد، چنانچه این روش در میان همسایگان و برخی از هم‌وطنان ما رواج دارد. «آنچه را شایسته افتخار و مباهات برای ملت بود و حقایق تاریخی آن را مسلم می‌دانست، سخت عزیز می‌داشت و به آن می‌بالید. ولی در جستجوی افتخارات ناسالم برنیامد و آن را شایسته مرد دانشی ندانست. از میان افتخارات ایران به فردوسی سخت علاقه‌مند بود. [...] (زریاب در: یغمایی، ۱۳۴۹: ۱۷۱، ۱۷۰)

زریاب هم با همین گرایش و پایبندی به روش علمی در مورد مشاهیر و بزرگان ادب و تاریخ ایران و اسلام نگاهت. نوشته‌های او درباره‌ی فردوسی، عطار، مورخان ایرانی، حافظ و .. این امر را به روشنی می‌نمایاند. بخش بعدی مقاله، این آثار را در زمینه ادبیات و تاریخ به عنوان اجزای دیگری از فرهنگ بررسی و تحلیل می‌کند.

۳.۴ زبان و ادب فارسی

مقوله‌ی زبان به عنوان «کلیدی‌ترین عنصر سازنده‌ی ایرانیت جدید» (اکبری، ۱۳۸۴: ۲۳۵) در نزد زریاب، رکن بسیار مهم فرهنگ، اندوخته‌ها و حافظه اجتماعی (تاریخ) و نیز، جزء لایتغیر ملیت محسوب می‌شود. (زریاب، پیام شاهنامه... در: عظیمی، ۱۳۸۷: ۴۵۳، ۴۵۴؛ هم‌در: تقی‌زاده، ۱۳۷۱: ۹) در دیدگاه او میراث ذهنی فرهنگی به واسطه‌ی زبان از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود و این میراث در ایران توسط مشاهیری چون عطار، حافظ، خانلری و... زنده و غنا بخشیده شده‌است. (همو، ۹، ۱۰) آثار زریاب در زمینه‌ی این میراث در دو دسته قابل بحث است: قسمتی مربوط به احیای این میراث از طریق تولید مکتوباتی در مورد مشاهیر متقدم و معاصر زبان و ادب فارسی و نیز، تصحیح نسخ خطی و نقد تصحیح‌های چاپ شده‌است. دسته‌ی دوم به نظرات او در باب زبان‌شناسی فارسی اختصاص دارد. سلیقه‌های زریاب در انتخاب موضوع این نوشته‌ها به تنهایی دخیل نبود. نیاز و

دغدغهی زمانه هم به شدت تاثیر داشت. خویی به عنوان یک متفکر خلاق به مسایل عصرش با تولید آثار عکس‌العمل نشان داد.

یکی از مسایل اصلی اندیشمندان حوزه‌ی زبان فارسی همانند متفکران دیگر کشورهای عربی، ورود مدرنیته و در پی آن، لغات جدید زبان‌های اروپایی بود که معادلی در زبان مادری نداشت. در عصر پهلوی اول، عده‌ای از ناسیونالیست‌های متعصب که سعی در هویت‌سازی داشتند نظریه‌ی پیرایش زبان فارسی از زبان‌های بیگانه به ویژه از کلمات عربی و جایگزینی آن با واژه‌های فارسی باستان را مطرح کردند. (اشرف و دیگران، ۱۳۹۶: ۲۱۴، ۲۱۵؛ اکبری، ۱۳۸۴: ۴۳۳، ۲۵۲) این نگاه در دوره‌های پهلوی و اوایل انقلاب هم هنوز تداوم داشت.

زریاب این گرایش‌ها را جریانی خلاف سیر طبیعی حرکت و تطور یک زبان و فاقد شرایط علمی خواند. در نظر او، وضع لغات جدید توسط بشر چه از طریق تخیل و یا تفکر تحقیقی بوده باشد، هدف و مقصد اصلی آن، تفهیم و تفهم معنا به انسان‌های هم‌زبان بوده است. همین امر سبب غنا و ثروت آن زبان شده است. بنابراین سعی ملی‌گرایان متعصب در بازگرداندن زبان به زبان نخستین فراموش شده حرکتی خلاف سیر طبیعی تاریخ زبان است چرا که غرض اصلی در وضع لغات (تفهیم و تفهم) انجام نمی‌شود. از دیدگاه خویی، تعصب ملی لازم است در زمینه‌ی حفظ موجودیت زبان و فرهنگ ملی ما باشد نه آن‌که در خلاف جهت مصالح و اغراض خود زبان به‌کار رود. (زریاب، ۱۳۶۳: ۷۹، ۷۸)

راه حل این پژوهشگر تاریخ در مقابل رویارویی با لغات بیگانه و توده‌ی عظیم اصطلاحات علمی، اعتماد به نبوغ دانشمندان و مترجمان زبردست جوان است. به اعتقاد او اگر به آنان مجال دهیم تا از سر خلاقیت و تأمل لغات خود را در بازار فرهنگی عرضه کنند، پس از یک دوره هرج و مرج موقت، ملت خود واژه‌هایی را که با روح زبانش سازگار است، غربال خواهد کرد. (همو، ۸۰ و نیز ن.ک: زریاب در: اسعدی، ۱۳۶۵: ۲۴۳، ۲۴۲)

آثاری که زریاب در مورد مشاهیر ادب قرون متقدم اسلامی تولید کرد به شدت متاثر از فرهنگ زمانه‌اش بود. در سال‌های پیش از انقلاب، از میان شعرا، فردوسی مورد عنایت فراوان متفکران و به ویژه ناسیونالیست‌های باستان‌گرا و حکومت وقت واقع شد. برپایی هزاره و چندین نشست در مورد فردوسی، تاسیس بنیاد شاهنامه و بازسازی مقبره این شاعر از جمله کارهای فراوانی بود که در این زمینه با حمایت دولت پهلوی انجام شد. (دادگر، ۱۳۹۵: ۲۱۰-۱۴۶، ۱۹۶-۹۷)

عباس زریاب هم یکی از ادبای بی طرف سنت‌گرایی بود که به فردوسی عنایت ویژه نشان داد. وسعت آگاهی او چنان بود که مجتبی مینوی او را به عنوان مشاور علمی خود در بنیاد شاهنامه انتخاب کرد. (تفضلی، ۱۳۷۴: ۲۸۱، ۲۸۲) با این که این محقق ادیب بسیار کم‌نویس بود اما در مورد فردوسی پنج مقاله مستقل نگاشت که شایان توجه است (برای دسترسی به توصیف تمام این مقالات: آیدنلو، ۱۳۸۱: ۴۶-۵۷). سه اثر در عصر پهلوی دوم منتشر شد. اولین مقاله ترجمه‌ای از زندگی‌نامه فریتز ولف، مؤلف لغت‌نامه شاهنامه فردوسی در ۱۳۵۴ ش بود. (زریاب، شدر، ۱۳۸۵: ۴۰۵-۳۹۹) دو اثر در سال ۱۳۵۶ ش منتشر شد که در نوشتار نخست نویسنده چگونگی ورود افسانه یونانی الحضر را در شاهنامه تحلیل کرد. (همو در: مؤلف ناشناخته، ۱۳۵۷: ۲۰۱-۱۸۷) در مقاله‌ی دیگر، در کنار برجسته‌سازی ایران دوستی فردوسی، محیط تاریخی که در ظهور شاهنامه موثر بود را توضیح می‌داد. (همو، فردوسی و طبری در: عظیمی، ۱۳۸۷: ۴۴۰-۴۳۳).

در سال‌های پس از انقلاب اسلامی، توجه به فردوسی به عنوان شاعر شاه‌پرست و مداح طاغوت برای مدتی به حاشیه رفت. (دادگر، ۱۳۹۵: ۱۶۸-۱۵۶) به دنبال سخنرانی معروف شاملو در برکلی امریکا موج دیگری از آثار درباره شاهنامه تولید شد. شاملو فردوسی را مداح و مدافع منافع طبقاتی پادشاهان خوانده بود. (همو، ۱۷۸-۱۷۱) زریاب هم در پاسخ به او، یک مقاله در ۱۳۶۹ ش نگاشت. او برخلاف شاملو، فردوسی را ستایش‌گر ملت ایران دانست و نقش او را در حفظ فرهنگ ایرانی و یک عامل اساسی در ملی شدن زبان فارسی پس از سلطه‌ی عرب‌ها برجسته کرد (زریاب، پیام شاهنامه... در: عظیمی، ۱۳۸۷: ۴۵۵، ۴۵۶). البته او در مورد محتوای مقاله‌ی سابقش در ۱۳۵۶ ش سکوت کرد که در آن گفته بود نظر فردوسی با مولفان اصلی خداینامه‌ها (اشراف و روحانیون) یکی بوده و به همین دلیل مخالف نهضت‌هایی شد که خلاف منافع این طبقه رخ داده بود. (همو، فردوسی و طبری در: عظیمی، ۱۳۸۷: ۴۳۸)

علاوه بر این، پس از انقلاب با رشد اهمیت مذهب در ساحت‌های مختلف زندگی، سخن از عقیده‌ی فردوسی به یک بحث مهم محافل تبدیل شد. در این فضا، برخی تلاش داشتند این شاعر را شیعه جلوه دهند. (دادگر، ۱۳۹۵: ۱۸۰-۱۷۸) زریاب هم در پاسخ به دغدغه‌ی زمانه‌ی خود در ۱۳۷۰ ش، ارزیابی و تحلیل عالمانه‌ای درباره‌ی مقدمه‌ی نسخه‌های مختلف شاهنامه انجام داد. او نتیجه گرفت که فردوسی شیعه‌ی اسماعیلی بوده است. با وجودی که دین جایگاه مهمی در بینش زریاب داشت و تفکر مسلط انقلابی هم

با تاکید بر انترناسیونالیسم اسلامی، آن را بر عنصر ملی‌هویت ایرانی ترجیح می‌داد (احمدی در: احمدی، ۱۳۸۳: ۸۸-۸۲)، اما زریاب تحلیل خود را بر مبنای شواهد علمی ارائه داد. بنا بر یافته‌ی او، ملی‌گرایی و شعوبیه در اندیشه‌ی فردوسی غالب است و مذهب فرع است. فردوسی متأثر از شعوبیت به اسماعلیه گروید چرا که این مذهب به شدت مخالف عباسیان بود. (زریاب، زمستان ۱۳۷۱: ۲۳-۱۴)

همچنین، پس از انقلاب، به جای فردوسی، حافظ اهمیت روزافزونی پیدامی‌کرد و نیز، نگاه منفی عصر قبل به تولید مکتوبات در زمینه تصوف کاهش چشمگیری یافته بود. (معصومی همدانی، ۱۳۶۷: ۱۰-۲؛ دادگر، ۱۳۹۵: ۱۵۷) در این فضا، زریاب کتاب *آئینه جام‌را* در شرح لغات دشوار اشعار حافظ به رشته تحریر درآورد (زریاب، ۱۳۶۸ (الف)) و نیز، به ترجمه‌ی کتابی در مورد عطار دست زد که به دلیل وفات وی ناتمام ماند و بعدها، بایوردی آن را کامل و به چاپ رساند. (ریتر، ۱۳۷۷) شاید تحت تاثیر این برهه‌های تاریخی که مولوی چندان مورد توجه نبود، زریاب هم از او کمتر یاد کرد. (نگارنده تنها یک مورد نام مولوی را در آثار زریاب یافت: *همو، فرهنگ گذشته و نیازهای امروز* در: عظیمی، ۱۳۸۷: ۵۵)

علاوه بر این، زریاب در مورد بزرگان ادب ایران معاصر چون مینوی، نائل خانلری، معین و انجوی شیرازی و... مقالات غرایبی در یادنامه‌ها به نگارش درآورد. این حجم زیاد در مقایسه با تولیدات کم زریاب نشان از عنایت وی به مقوله فرهنگ و پاسداران فرهنگ ایران زمین دارد.

همچنین، زریاب در راستای احیای میراث ادبیات و زبان فارسی و ارتقای آن، نقدهای فراوانی بر تصحیحات نسخ خطی چاپ‌شده نگاشت. او مصححان بی‌صلاحیت را نقد می‌کرد. (از آن جمله ن.ک: همو، چندپرسش درباره تاریخ ایران، ۱۳۶۸ (ب): ۲۴، ۲۳) با این وجود، زریاب خود به رغم علم و آگاهی فراوان، نسخ خطی بسیار اندکی را معرفی، تهذیب و چاپ کرد. (برای نمونه ن.ک به: همو، *دیوانشاه‌اسماعیل‌خطایی* در: عظیمی، ۱۳۸۷: ۷۳۷-۷۳۳؛ همو، ۱۳۵۲: ۲۷۸-۲۰۷؛ میرخواند، ۱۳۷۳)

۴.۴ تاریخ، مقوله‌ای فرهنگی

تاریخ یکی از زمینه‌هایی است که زریاب در راستای احیای میراث و شناساندن فرهنگ ملی از آن استفاده می‌کند. تعریف او از تاریخ تعریفی فرهنگی است: «تاریخ در حقیقت ثبت سیر

فرهنگ و تمدن بشری است.» (زریاب، ۱۳۷۸: ۸۰ و نیز: آموزگار، ۲۵۳۵: ۱۵۰) از آنجا که زریاب اوج شکوفایی فرهنگ ملت ایرانی را پس از اسلام می‌بیند، حجم قابل توجهی از نوشته‌هایش را هم به موضوعات اسلامی اختصاص داده است. این امر غلبه‌ی پرویکرد ایرانی-اسلامی و جدایی ناپذیری این دو را در بینش زریاب بازتاب می‌دهد. به عنوان نمونه، مقالات او درباره‌ی تاریخ‌نگاری عهد اسلامی همگی به مورخان ایرانی اختصاص دارد چرا که بنا بر عقیده‌اش سهم آنان در اعتلای تمدن اسلامی بسیار زیاد بوده است. (زریاب، مورخان ایرانی در عهد اسلامی، ۱۳۶۸ (ب)، ۵۳-۳۶) یا هنگامی که او درباره‌ی سازمان اداری ایران در دوره ایلخانی نگاشت، بارها تاکید می‌کند که سرانجام فرهنگ ایرانی-اسلامی که فرهنگی عالی با سنتی کهن بود بر فرهنگ مغولان غالب تفوق یافت. (همو، سازمان اداری ایران در دوره ایلخانان، ۱۳۳، ۱۸۲: ۱۳۸۵)

به رغم توجه خوبی به دو عنصر ملت و دین در نگارش تاریخ فرهنگ، هرگز حوزه‌ی تاریخ‌نویسی او تحت سیطره‌ی این دو عنصر قرار نگرفت. این امر به سبب تعلق او به گروه نخبگان آکادمیک و ادیب بود که علم را برای علم می‌خواستند. او تاریخ را ذیل علم نگریست و تلاش داشت فرهنگ واقعی ملی را بنگارد. (رضوی، گفتگو با زریاب، ۱۳۸۳: ۴۸-۳۰) از این رو، به نقد کسانی پرداخت که با این دو عقیده تاریخ را می‌نگاشتند. به عنوان نمونه، با سلطه‌ی نگرش شیعی پس از انقلاب، برخی غزالی را مورد بی‌مهری و نفرت قرار داده بودند. اما خوبی او را از «افتخارات ایران» دانست. او این نکته را برجسته کرد که به رغمی که غزالی متأثر از زمانه‌اش که اکثر سنی مذهب و ضد شیعه اسماعیلی بودند، عقیده-ای را نسبت به یزید بن معاویه اظهار کرده است، اما این امر از جایگاه و مقام بسیار شامخ علمی او نمی‌کاهد. (زریاب، غزالی و ابن تیمیه در: عظیمی، ۱۳۸۷: ۳۸۲)

بیشترین صف‌آرایی عباس خوبی در مقابل کسانی بود که به ویژه پیش از انقلاب به نگارش تاریخ از دریچه‌ی غرور ناسیونالیسم می‌پرداختند. سیاست شاه‌پرستی به عنوان یکی از اصول پروژه‌ی تجدد عصر پهلوی در متون تولیدشده با حمایت دولت (اکبری، ۱۳۸۴: ۲۳۳)، در آثار زریاب بازتابی نیافت. از نظر او در گذشته حکومت‌ها برای ایجاد روحیه‌ی ملی‌گرایی و قراردادن یک ملت در مقابل ملت دیگر، تاریخ را با غرور ملی و قومی تفسیر می‌کردند. (زریاب، ۱۳۸۱: ۵۲؛ همو، هر نوشته در مورد تاریخ معاصر ناقص است در: عظیمی، ۱۳۸۷: ۱۰۵) اما نگارش تاریخ با غرور ملی سبب دوری از روش علمی و ایجاد جهالت می‌شود. (عاصمی، ۱۳۵۵: ۱۹) پایبندی به این عقیده در نگاه‌های تاریخی زریاب و

ستایش او از نولدکه بازتاب آشکاری دارد. (مقدمه زریاب: نولدکه، ۱۳۷۸: ۱-۲؛ زریاب در: مهدوی و افشار، ۱۳۶۹: ۸۱-۹۲/۱؛ همو، بابک خرم‌دین، ۱۳۸۹: ۳-۱۳۸۳؛ رضوی، ۴۸-۳۰)

۵. فرهنگ بومی و تقابل با فرهنگ غربی

زریاب خویی با نگاه کاملاً واقع‌گرایانه به مسایل زمانه‌ی خود نگریست. او فرهنگ بومی ایران زمین را خالی از معضلات و مشکلات نمی‌دید و هرگز نخواست تصویری بی‌بدیل و صرفاً افتخارآمیز از فرهنگ ملت خود ارائه دهد. همچنین، در ارزیابی فرهنگ مغرب زمین نیز، همین نگاه دوجبه‌ی را دارد و این دو را دارای محاسن و معایبی می‌داند. چنانکه ذکر شد یکی از مهم‌ترین مسایل پیش روی مشتاقان ادب و فرهنگ ایران زمین در دوره‌ی معاصر، رویارویی فرهنگ ملی با تمدن و فرهنگ مغرب‌زمین بوده است. جریان‌های مختلف فکری و ادبی به نفوذ فرهنگ غربی و حاشیه‌رانی جنبه‌هایی از فرهنگ قومی واکنش نشان دادند. راه حل آنان در طیفی از پذیرش صرف تا رد کامل تمدن غرب درنوسان بود. زریاب هیچ‌گاه به طور مستقیم به ارزیابی مستقیم فرهنگ و تمدن مغرب زمین نپرداخت. نظرات او در این زمینه ذیل صحبت از فرهنگ ملی و معضلات آن قابل استخراج است. به همین سبب، در ذیل همین مساله مورد تحلیل قرار می‌گیرد. همچنین، او در باب مسایل بزرگ اجتماعی و سیاسی سخنی نگفت و دیدگاه‌هایش در این باب همگی مربوط به حوزه‌های تخصص او یعنی تاریخ، دین و ادبیات است.

تنها نقد مهم زریاب نسبت به تمدن غربی که یافت شد، نقد فلسفه مادی الحاد و دوری از معنویات است. زمانی این تنها نقد را در کنار اهمیت بنیادین حضور دین و عقیده در ساختار اندیشه‌ی زریاب به عنوان عامل اصلی تزلزل فرهنگ و اجتماع در نظر گرفته‌شود، آنگاه این نقد کوچک و کم‌اهمیت نخواهد بود. (ن.ک: بخش دین در همین مقاله) خویی به شدت دوری تمدن غرب در دوره‌ی معاصر از دین و روی آوردن به روش زندگی صرفاً مادی و لذت‌پرستی را خلاف حرکت در مسیر قوانین طبیعت دانست. او پیش‌بینی می‌کرد با تداوم این شیوه، فرهنگ و تمدن غربی رو به زوال خواهد رفت. (زریاب، ۱۳۷۰: ۱۱) اما با وجود توجه اکثریت به رفاه مادی، بازهم نیاز معنوی بشر را به اندازه‌ای قوی می‌داند که مادیات نمی‌تواند بر «آن کاملاً پیروز شود.» (همو، باید جلوی امواج را بازگذاشت در: عظیمی، ۱۳۸۷: ۵۵۵) این نگرش متأثر از تحصیلات دینی او در جوانی و فضای پس از

انقلاب است که فرهنگ مادی‌گرای غرب توسط بسیاری از نخبگان نقد شد. (ن.ک: بروجردی: ۱۳۸۷، ۲۴۳-۲۳۳)

عباس خویی غلبه‌ی فرهنگ مادی بر معنویات، سودجویی، نبود روح حقیقت‌دوستی در اشاعه‌ی علم، عدم استفاده از روش‌های علمی معاصر و تحولات اجتماعی و سیاسی پی‌درپی را از اصلی‌ترین معضلات فرهنگ قومی کشور می‌دانست. (همو، همان: ۵۵۴، ۵۵۵؛ همو در: معین، ۱۳۶۴: ۱/ بیست‌وشش؛ همو، چندپرسش درباره تاریخ ایران، ۱۳۶۸ (ب): ۲۱-۱۸؛ همو، پرچمدار فرهنگ ملی... در: عظیمی، ۱۳۸۷: ۶۱۳؛ تویسرکانی، ۱۳۷۰: ۲۸) راه‌حل‌های پیشنهادی او برای حل این معایب، تلفیق دوگونه‌ی فرهنگ بومی و غربی و بهره‌وری از ظرفیت‌های هردوست. زریاب خویی زمانه‌ی خود را در مرحله‌ای می‌دید که در عین حال که «یک فرهنگ غنی و سرشار» دارد و باید «حفظ و به نسل آینده منتقل شود»، در کنار آن بایستی فرهنگ مغرب‌زمین هم به عنوان «بالاترین نقطه تفکر بشری» اخذ شود. (زریاب در: معین، ۱۳۶۴: ۱/ سی)

او سخن از ارتباط و یا تهاجم فرهنگی و زدن برچسب‌های ارتجاع، لیبرالیسم و غرب-زدگی را کار بیهوده‌ای می‌داند. (همو، باید جلوی امواج را بازگذاشت در: عظیمی، ۱۳۸۷: ۵۵۶؛ تویسرکانی، ۲۹: ۱۳۷۰) از نظر او باید صحبت از پیشروی و گسترش فرهنگ مغرب‌زمین باشد چراکه جریانی بسیار قوی است که در تمام فرهنگ‌ها رسوخ یافته‌است. این فرهنگ‌ها تاب مقاومت در برابر آن را ندارند. قوی بودن فرهنگ مغرب به منزله‌ی سودمندتر و شایسته‌تر بودن آن برای فرهنگ بشری نیست. قدرت این فرهنگ به لحاظ مادی، در علم و صنعت است که مقاومت در برابر آن بیهوده است. قدرت معنوی آن به فلسفه و اختصارا به علوم انسانی مربوط است. اما جنبه‌ی منفی این فرهنگ که از آن یاد شد، غوطه‌ورشدن در لذات مادی، زشتی‌های حاصل از بی‌بندوباری، فساد طبقه جوان و تجاوز است. این ویژگی فرهنگی امری فراگیر و جهان‌شمول شده‌است. (همو، باید جلوی امواج را بازگذاشت در: عظیمی، ۱۳۸۷: ۵۵۶، ۵۵۷)

شاید بتوان گفت زریاب مهم‌ترین مشکل زمانه‌ی خود را ترجیح کسب لذات مادی و سودجویی (مانند تمایل به داشتن کار اداری) بر تحصیل علم و فرهنگ می‌دانست که موجب کاهش پراختن‌ها مور فرهنگ‌یواندیش‌هدر باره یسرنوشتانسان می‌شود. (همو، همان: ۵۵۴، ۵۵۶؛ همو، مورخان ایرانی در عهد اسلامی، ۱۳۶۸ (ب)، ۵۳؛ همو در: معین، ۱۳۶۴: ۱/ بیست‌وشش؛ همو، فرهنگ گذشته و نیازهای امروز در: عظیمی، ۱۳۸۷: ۵۵۱؛

آموزگار، ۲۵۳۵: ۱۵۲) پیش از انقلاب، زریاب یک راه حل دوگانه را پیشنهاد می‌داد. بنا بر نظر او یا ضروری است مادیات و تجملات از جلوی چشم جوانان دور شود و یا اجازه داده شود که کشور مرحله صنعتی شدن را طی کند تا مردم پس از یک دوره‌ی انتقال، در رفاه مادی به اشباع برسند و خود به فرهنگ روی بیاورند. (همو، ۱۵۴، ۱۵۳) او پس از انقلاب، بهترین راه درمان را تقویت مبانی فرهنگی قومی، ملی و دینی به ویژه اسلام دانست تا بتوان از آسیب‌پذیری در برابر غرب مصون ماند. از منظر او، تربیت فرهنگی و اخلاقی بر مبنای قناعت و بی‌اعتنایی به مظاهر تجمل در بنیادهای فرهنگ اخلاقی کهن ما نهفته است و کافی است آن را تقویت کنیم. (زریاب، *باید جلوی امواج را بازگذاشت* در: *عظیمی، ۱۳۸۷: ۵۵۷؛ تویسرکانی، ۱۳۷۰: ۳۰*)

زریاب برای اشاعه‌ی روح حقیقت‌دوستی و علم‌دوستی در کنار اشاره به وجود این روحیه در شیوه ائمه (ع) و سنت کهن فرهنگ ایرانی-اسلامی، به شدت حضور آن را در فرهنگ مغرب‌زمین برجسته می‌کند. (زریاب، *مورخان ایرانی...، ۱۳۶۸ (ب): ۵۳؛ نولدکه، ۱۳۷۸: ۷۸-۵۸*) شخصیت علمی وی سبب می‌شود او بیشترین عنایت را به لزوم استفاده از روش‌های علمی مغرب به خصوص در حوزه تاریخ داشته باشد. (همو، *چندپرسش درباره تاریخ ایران، ۱۳۶۸ (ب): ۲۴-۱۸؛ همو، ۱۳۸۱، ۵۸*)

او نگاه مثبتی به تصادم فرهنگ‌ها دارد و بنظرش فرهنگ‌ها با گذار زمان دچار همسانی و تکرار ملال‌آور می‌شوند و از برخورد با فرهنگ و تکان اجتماعی جدید، فرهنگی نو و افراد شاخص ظهور خواهند کرد. همان‌گونه که از تصادم فرهنگ باستانی ایران با فرهنگ عرب، و یا قرن‌ها بعد با فرهنگ هندی سبک‌های ادبی و فرهنگی برجسته ظهور کرد، فرهنگ افسرده‌ی ما در دوره معاصر نیز، با تصادم با طوفان سهمگین غرب هم سخت تکان خورد و از دل آن، پیشگامان ادب نو چون یوشیچ، خانلری و اخوان ظاهر شدند. (همو در: *خاکی، ۱۳۷۰: ۲۶۹-۲۶۷*)

در حالی که تا دی ۱۳۷۰، یک خوش‌بینی به آینده و پیشرفت حتمی فرهنگ ملت در همه‌ی آثار عباس خویی تجلی دارد (همو در: *خاکی، ۱۳۷۰: ۲۷۰؛ همو، باید جلوی امواج را بازگذاشت* در: *عظیمی، ۱۳۸۷: ۵۵۴؛ آموزگار، ۲۵۳۵: ۱۵۳؛ تویسرکانی، ۱۳۷۰: ۲۷*)، عجیب آن‌که، این همه در آخرین مصاحبه‌های او در اسفند ۷۱ (دو سال پیش از وفاتش) جای خود را به نگاهی بدبینانه می‌دهد. زریاب استفاده از واژه‌ی فرهنگ گذشته و دل‌بستگی به آن را به معنی احساس زوال و انحطاط آن تعبیر کرد. ولی همچنان بر احیای اعتقادات خاص ملت

به عنوان تنها راه مصونیت از ایمان به لذات جسمانی و هجوم فلسفه الحاد پای می فشرد و راه آن را ظهور مغزهای متفکری چون غزالی‌ها، عطارها و مولاناهای جدید دانست، اما مایوسانه نوشت: «ولی این گونه که ما اکنون هستیم مشکل است که این کشتی شکسته به ساحل برسد.» (زریاب، فرهنگ گذشته و نیازهای امروز در: عظیمی، ۱۳۸۷: ۵۵۱-۵۵۰)

به نظر می‌رسد زریاب پایانی شبیه شاعر مورد علاقه‌اش، فردوسی پیدا کرد. در تحلیل زریاب، فردوسی نماینده‌ی اقلیت پاسدار فرهنگ قدیم بود که قدرت جسمی و مادی در برابر سلطه‌ی فرهنگی عرب و تسلط سیاسی و نظامی ترکان نداشتند. شاهنامه‌ی او عکس-العمل این گروه در مقابل وضع موجود مادی خارجی و تلاشی در جهت مسلط ساختن معنی بر ماده بود. (همو، فردوسی و طبری در: عظیمی، ۱۳۸۷: ۴۳۹-۴۴۰) زریاب هم به عنوان نماینده‌ی اقلیت پاسداران فرهنگ ایران زمین در ایام سالخوردگی که قدرت جسمانی برای تغییر شرایط زمانه و هجوم فرهنگ مادی نداشت، در کنار مصاحبه‌ها به نگارش چند متن دینی از جمله سیره رسول الله (ص) (۱۳۷۰) دست زد تا شاید بتواند معنویات را بر لذات مادی پیروز سازد.

در مجموع، تداوم معاشرت زریاب با گروه ادبای سنت‌گرای بی‌طرف و نخبگان علمی از دهه‌ی ۱۳۲۰ تا پایان عمر سبب شد تعلقات اندیشگانی وی تغییری نکند. به همین سبب، صورت‌بندی اجزای فرهنگ نیز، در نگرش زریاب تغییر چندانی نکرد. در دوره پهلوی دوم که توجه به ملیت غلبه داشت این عنصر در نگاشته‌های خوبی هم پررنگ شد. با وقوع انقلاب، متاثر از محیط، نقد فرهنگ غرب و تاکید بر نقش دین در حل معضلات فرهنگی در سخنان زریاب جلوه بیشتری یافت. با این وجود، غلبه نگاه علمی و بی‌طرف سیاسی در گفتمان اندیشه زریاب مانع نگرش او به فرهنگ ایرانی از دریچه ناسیونالیسم رمانتیک و یا انترناسیونالیسم اسلامی شد.

نتیجه‌گیری

نگاه زریاب به مسأله‌ی فرهنگ همچون ادبای سنتی بی‌طرف در ذیل رویکرد فرهنگ ایرانی-اسلامی قرار می‌گیرد. اما وی دیدگاه مخصوص و مستقل خویش را دارد که در عین شباهت، رهیافت فردی وی را بازتاب می‌دهد. اجزای فرهنگ از نگاه خوبی شامل دین و باورها، ملیت، زبان و ادب فارسی و تاریخ می‌شود. او در مقابل ناسیونالیست‌های باستان‌گرا، مقوله‌ی دین را به عنوان مهم‌ترین جزء فرهنگ و عامل تطور، ظهور و مرگ فرهنگ‌ها

برجسته می‌کند. باوجود این، انترناسیونالیسم اسلامی در اندیشه‌ی او جایی ندارد و در برابر معتقدان به این ایدئولوژی، ملیت را به عنوان رکن جدایی‌ناپذیر فرهنگ ایرانی تعریف می‌کند. خویی در عین اهمیت به دو مقوله‌ی دین و ملیت، متأثر از فضای آکادمیک و هم‌نشینانادیب سنت‌گرایش در برابر ایدئولوژی‌های فوق‌الذکر صف‌آرایی می‌کند و مقتدایش را در تولید آثار ادبی و تاریخی حقیقت‌دوستی و پایبندی به روش علمی می‌داند. او به‌شدت خواهان ترویج فرهنگی واقع‌گرا و دوری از غرورآفرینی برای ملت یا نادیده گرفتن افتخارات ملت به نفع تعصبات دینی بود چرا که نتیجه آن را ذبح حقیقت و ترویج جهل می‌دانست. به همین سبب، زریاب از نقد و سخن از معایب فرهنگ قومی و هم فرهنگ غربی ابا نکرد.

از نظر خویی، مهم‌ترین معضل فرهنگ بومی همانند فرهنگ غربی زمانه‌اش دوری از معنویات و غلبه‌ی دلبستگی‌های مادی بود. زمانی این را در کنار اهمیت بنیادین دین در اندیشه‌ی زریاب و دیدگاه او مبنی بر این‌که تزلزل دین، تزلزل فرهنگ و حتی اجتماع را در پی دارد قرار دهیم، درک این امر دشوار نخواهد بود که چقدر زریاب دغدغه‌ی زوال فرهنگ بومی را به ویژه در سال‌های پایانی عمر خویش داشته است. خویی تنها راه برون‌رفت از این زوال را احیای اعتقادات ویژه ملت و مبانی فرهنگ قومی می‌دانست و در این راستا، چندین متن برای عصری‌سازی و بازتولید باورهای دینی و ملی به‌نگارش درآورد.

پی‌نوشت‌ها

۱. پژوهشگران این زمینه غالباً مساله خود را بر تحلیل هویت ملی و ناسیونالیسم اختصاص داده‌اند. اما در تمام آثار آنها مساله اجزای فرهنگ به عنوان جزء اصلی هویت و ناسیونالیسم به بحث‌گذاشته شده است. برای اطلاعات تکمیلی و شاهد مثال بیشتر ن.ک: اشرف و دیگران، ۱۳۹۶: ۲۱۵-۱۹۷؛ اشرف در: احمدی، ۱۳۸۳: ۱۶۳-۱۶۰؛ میرسپاسی، ۱۳۹۴: ۱۴۵-۱۲۸؛ اکبری، ۱۳۸۴: ۱۵۵، ۲۸۲-۲۲۳؛ انتخابی در: جهاننگلو، ۱۳۹۵: ۴۸-۵۳؛ ریشار در: جهاننگلو، ۱۳۹۵: ۷۱؛ وحدت، ۱۳۱، ۱۲۹: ۱۳۸۴، ۷۴، ۷۳؛ بیگدلو، ۱۳۸۰: ۲۳۶-۱۳۹
۲. برای اطلاعات بیشتر ن.ک: شهیدی، ۱۳۵۶؛ شریعتی، ۱۳۶۱: ۲۱۰، ۲۱۲؛ اشرف و دیگران، ۱۳۹۶: ۲۱۸، ۲۱۹؛ بروجردی، ۱۳۸۷: ۱۹۰-۱۸۷؛ میرسپاسی، ۱۳۹۴: ۲۵۷-۱۶۵؛ اشرف در: احمدی، ۱۳۸۳: ۱۶۳؛ احمدی در: احمدی، ۱۳۸۳: ۸۱

کتابنامه

- اتحاد، هوشنگ (۱۳۷۸)، *پژوهشگران معاصر ایران*، تهران: فرهنگ معاصر، جلد ۱۰
- احمدی، حمید (۱۳۸۳)، *ایران هویت، ملیت، قومیت*، تهران: موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی
- اسعدی، مرتضی (۱۳۶۵)، «*زبان فارسی زبان علم*»: مجموعه سخنرانی‌های دومین سمینار نگارش فارسی (۱۴-۱۱ شهریور ۱۳۶۳)، تهران: مرکز نشر دانشگاهی
- اشرف نظری، علی (۱۳۸۶)، «ناسیونالیسم و هویت ایرانی مطالعه موردی دوره پهلوی اول»، *پژوهش سیاست نظری*، بهار و تابستان، سال ۹، ش ۲۲، صص ۱۶۷-۱۴۱
- اشرف، احمد و دیگران (۱۳۹۶)، *هویت ایرانی از دوران باستان تا پایان پهلوی*، ترجمه و تدوین حمید احمدی، تهران: نی، چاپ پنجم
- اصفهانی، عبدالم... (۱۳۸۴)، «عباس زریاب‌خویی نیم قرن نسخه‌شناسی، تألیف و تحقیق»، *آینه پژوهش*، شماره ۹۶، بهمن‌اسفند، صص ۳۵-۲۴
- افشار، ایرج (۱۳۸۳)، *نادره کاران، سوگنامه ناموران فرهنگی و ادبی*، به کوشش محمود نیکویه، تهران: قطره
- اکبری، محمدعلی (۱۳۸۴)، *تبارشناسی هویت جدید ایرانی (عصر قاجاریه و پهلوی اول)*، تهران: شرکت علمی و فرهنگی
- آموزگار، سیروس (۲۵۳۵)، *کتاب و کتابخانه در دوران پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی*، تهران: وزارت فرهنگ و هنر دبیرخانه هیات امنای کتابخانه‌های عمومی کشور
- آیدنلو، سجاد (۱۳۸۱)، «*زریاب‌خوی در قلمرو شاهنامه‌پژوهی*»، *کتاب ماه ادبیات و فلسفه*، آذر، صص ۵۷-۴۶
- بروجردی، مهرزاد (۱۳۸۷)، *روشنفکران ایرانی و غرب*، جمشیدشیرازی، تهران: فروزان‌روز، چاپ پنجم
- بیگللو، رضا (۱۳۸۰)، *باستان‌گرایی در تاریخ معاصر ایران*، تهران: نشر مرکز
- تفضلی، احمد (۱۳۷۰)، *یکی قطره باران (جشن‌نامه استاد دکتر عباس زریاب‌خویی)*، تهران: چاپخانه مهارت
- تفضلی، احمد (۱۳۷۴)، «*دورنایدکتر عباس‌زریاب‌خویی*»، *ایران‌شناسی*، سال هفتم، شماره ۲۶، تابستان، صص ۲۸۳-۲۸۰
- تقی‌زاده، صفدر (۱۳۷۱)، *کتاب سخن (مجموعه مقالات)*، تهران: علمی
- تویسرکانی، شاهرخ (۱۳۷۰)، «*گفتگو با دکتر عباس زریاب‌خویی: سنت‌شکن بدعت‌گذار و نوآور است*»، *دنیای سخن*، ش ۴۶، دی، صص ۳۲-۲۶
- جهانبگلو، رامین (۱۳۹۵)، *ایران و مدرنیته (گفتگوهای رامین جهانبگلو)*، حسین صامعی، تهران: قطره، چاپ چهارم، چاپ اول ۱۳۸۷
- حورانی، آبرت (۱۳۸۴)، *تاریخ مردمان عرب*، فرید جواهرکلام، تهران: امیرکبیر

- خاکی، مرتضی (۱۳۷۰)، *باغ بی‌برگی: یادنامه مهدی اخوان ثالث (م. امید)*، تهران: نشر ناشران دادگر، نغمه (۱۳۹۵)، «کتابشناسی تفسیری شاهنامه بر اساس نظریه زیبایی‌شناسی دریافت (۱۳۶۹-۱۳۰۴)»، به راهنمایی محمدجعفر یاحقی، رساله دکتری دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، مهر.
- راعی گلوجه، سجاد (۱۳۸۲)، «هویت ملی و ایرانی‌گری در تاریخ‌نگاری زرین‌کوب»، *مطالعات ملی*، سال ۴، ش ۱، صص ۱۵۲-۱۱۹.
- رضازاده لنگرودی، رضا (۱۳۷۴)، «آثار دکتر عباس زریاب»، *تحقیقات اسلامی*، سال دهم، شماره ۲، ۱، بهار و تابستان، صص ۶۷-۵۷.
- رضازاده لنگرودی، رضا (۱۳۹۵)، «عباس زریاب»، *دانشنامه جهان اسلام*، زیر نظر غلامعلی حداد عادل، تهران: انتشارات بنیاد دایرةالمعارف اسلامی، ج ۲۱، صص ۴۱۲-۴۰۸.
- رضوی، مسعود (۱۳۸۳)، *گستره تاریخ، گفتگوهای با تاریخ‌نگاران ایران*، تهران: هرمس ریاحی، محمد امین (۱۳۷۳)، «زریاب عاشق ایران بود، عاشق فرهنگ این سرزمین»، *دنیای سخن*، ش ۶۳، صص ۴۶-۵۰.
- ریتر، هلموت (۱۳۷۷)، *دریای جان*، عباس زریاب‌خویی، مهرآفاق بایبوردی، تهران: الهدی، چاپ دوم، جلد ۱.
- زریاب خویی، عباس (۱۳۵۲)، «فتوحات همایون»، *بررسی‌های تاریخی*، فروردین و اردیبهشت ۱۳۵۲، شماره ۴۴، ۴۵، صص ۲۷۸-۲۰۷.
- زریاب خویی، عباس (۱۳۶۳)، «نظریاتی درباره وضع لغات علمی و فرهنگی»، *نشر دانش*، ش ۲۶، بهمن و اسفند، صص ۸۰-۷۷.
- زریاب خویی، عباس (۱۳۶۷)، «آذربایجان»، *دائرةالمعارف بزرگ اسلامی*، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، انتشارات دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۱، صص ۲۰۷-۱۹۴.
- زریاب خویی، عباس (۱۳۶۸)، *بزم‌آورد، شصت مقاله درباره‌ی تاریخ، فرهنگ و فلسفه*، تهران: انتشارات محمدعلی علمی.
- زریاب خویی، عباس (۱۳۶۸)، *آئینه جام*، تهران: علمی.
- زریاب خویی، عباس (۱۳۷۰)، *سیر هر سول الله (ص) از آغاز تا هجرت*، تهران: سروش.
- زریاب خویی، عباس (۱۳۷۱)، «پای مصالح ایران که به میان می‌آمد شعوبی محض جلوه می‌کرد»، *دنیای سخن*، ش ۵۰، تیر-مرداد-شهریور، صص ۱۳-۱۲.
- زریاب خویی، عباس (۱۳۷۱)، «نگاهی تازه به مقدمه شاهنامه»، *ایران‌نامه*، سال ۱۰، شماره ۱، زمستان، ۲۳-۱۴.
- زریاب خویی، عباس (۱۳۸۱)، *گفتگو با دکتر عباس زریاب‌خویی (تاریخ، نظریه تاریخ، تاریخ‌نگاری)*، به کوشش غلامحسین میرزا صالح، تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز

- زریاب خویی، عباس (۱۳۸۵)، *بزم‌آوردی دیگر*، به اهتمام سیدصادق سجادی، تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی
- زریاب خویی، عباس (۱۳۸۷)، *درس‌گفتارهای فلسفه تاریخ*، به کوشش حسین توکلی مقدم، حسین صفری‌نیا و فاطمه رضایی شیرازی، تهران: هامون
- زریاب خویی، عباس (۱۳۸۹)، *مقالات زریاب‌سی و دو جستار در موضوعات گوناگون به ضمیمه زندگی‌نامه خودنوشت*، تهران: کتاب جامع
- شریعتی، علی (۱۳۶۱)، *بازشناسی هویت ایرانی-اسلامی*، تهران: الهام
- شهیدی، سیدجعفر (۱۳۵۶)، «مینوی و فرهنگ اسلامی»، *یغما*، تیر، ش ۴، سال سی‌ام
- طاهری، فرهاد (۱۳۸۱)، «سهم‌استادزریاب‌خویی در نهضت‌دایرةالمعارف نوین معاصر»، *معارف*، ش ۵۷، آذر-اسفند، صص ۱۳۳-۱۱۹
- طولابی، توران (۱۳۹۵)، «رویکرد محمدامین ریاحی به مقوله‌ی زبان فارسی و فرهنگ ایرانی، *مطالعات تاریخ فرهنگی*، تابستان، سال ۷، ش ۲۸، صص ۱۰۰-۷۷
- عاصمی، محمود (۱۳۵۵)، «گفتگو با استاد تاریخ»، *کاوه (مونیخ آلمان)*، پاییز، شماره ۶۱، صص ۲۲-۱۸
- عزیزیان، مریم وزینب امیدیان (۱۳۹۶)، «نسبت امر قدسی و امر تاریخی در سیره نگاری دوره معاصر؛ مطالعه‌ای در سیره نگاری عباس زریاب خویی»، *پژوهشنامه‌تاریخ اسلام*، سال ۷، ش ۲۸، ۹۹-۱۲۰
- عظیمی، میلاد (۱۳۸۷)، *شط شیرین پر شوکت: منتخبی از آثار استاد عباس زریاب خویی*، تهران: مروارید
- قاسمی، سیدفرید (۱۳۷۶)، «فرهنگ ایران زمین»، *کلک*، فروردین‌تیر، شماره ۸۶ و ۸۵، صص ۵۵۹-۵۵۲
- قدسی‌زاد، پروین و دیگران (۱۳۹۰)، *پهلوی‌ها*، تهران: کتاب مرجع
- کاتم، ریچارد (۱۳۷۱)، *ناسیونالیسم در ایران*، فرشته سرلک، تهران: گفتار
- کیوانی، مجدالدین (۱۳۷۴)، «مرگ و صد هزار مصیبت»، *دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تربیت معلم*، شماره ۶ و ۷، پاییز ۱۳۷۳- بهار، صص ۲۸-۷
- مجتبایی، سیدفتح‌الله (۱۳۷۳)، «باور رفتارینهدر خورشائشکر دیم»، *دنیای سخن*، شماره ۶۳، صص ۵۱-۵۰
- معصومی‌همدانی، علی (۱۳۶۷)، «چرا حافظ؟ تاملی در معنی تاریخی حافظ‌شناسی ما»، *نشر دانش*، مهر و آبان، سال ۸، شماره ۶، صص ۱۰-۲
- معین، مهدخت (۱۳۶۴)، *مجموعه مقالات دکتر محمد معین*، تهران: انتشارات معین، جلد ۱
- منصورنژاد، محمد (۱۳۸۵)، *دین و هویت*، تهران: موسسه مطالعات ملی
- مهدوی، یحیی و افشار (۱۳۶۹)، *هفتاد مقاله: ارمغان فرهنگی به دکتر غلامحسین صدیقی*، تهران: اساطیر، جلد ۱
- مولف ناشناخته (۱۳۵۷)، *شاهنامه‌شناسی ۱ (مجموعه گفتارهای نخستین مجمع علمی بحث درباره شاهنامه در استان هرمزگان ۲۷-۲۳ آبان ۱۳۵۶)*، تهران: بنیاد شاهنامه فردوسی

صورت‌بندی فرهنگ ایرانی در اندیشه عباس زریاب خویی ۲۵

مؤلف ناشناخته (۱۳۹۴)، «یادنامه‌ای برای دکتر عباس زریاب‌خویی»، *خوی‌نگار (ماهنامه خبری تحلیلی و اطلاع‌رسانی)*، دوره ۵، شماره پیاپی ۵۰، اردیبهشت، صص ۴۰-۱
میرخواند، محمد بن خاوندشاه بلخی (۱۳۷۳)، *روضه الصفا*، تهذیب و تلخیص عباس زریاب، تهران: علمی

میرسپاسی، علی (۱۳۹۴)، *تأملی در مدرنیته ایرانی... جلال توکلیمان، تهران: ثالث*، چاپ ۴، چاپ اول ۱۳۹۲

نولدکه، تئودور (۱۳۷۸)، *تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان*، عباس زریاب، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ دوم، چاپ اول ۱۳۵۸

وحدت، فرزین (۱۳۸۴)، *رویارویی فکری ایران با مدرنیته*، مهدی حقیقت‌خواه، تهران: ققنوس
وطن‌دوست، غلامرضا و دیگران (۱۳۸۸)، «نمودهای ناسیونالیسم در کتاب‌های درسی تاریخ دوره‌ی پهلوی اول»، *تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری*، بهار، سال ۱۹، دوره جدید، ش ۱، پیاپی ۷۶، صص ۲۰۵-۱۸۲

وکیلی، هادی (۱۳۷۹)، «مهدی‌قلی‌خان مخبرالسلطنه هدایت»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد*، سال ۳۳، ش ۱ و ۲، بهار و تابستان، صص ۱۴۴-۱۲۹
یغمایی، حبیب (۱۳۴۹)، *یادنامه تقی‌زاده*، تهران: انجمن آثار ملی

Melville, Charles (۲۰۱۲), *A history of Persian literature*, New York, I. B. Tauris, & Co Ltd.